



فهرست مطالب

۲ ..... مقدمه

۲ ..... نقش نیت در عقاب عاصی

۴ ..... نقش نیت در استحقاق ثواب



بسم الله الرحمن الرحيم

## مقدمه

ما مطالبی اضافه تر از آنچه در کفایه آمده بود در مورد ثواب و عقاب عرض کردیم. تاکنون درباره سه مبحث صحبت کردیم: ۱. رابطه عمل با جزای اخروی؛ ۲. رابطه اعمال نسبت به همدیگر که اموری مانند حبط، تکفیر و... در آن مطرح شد؛ ۳. استحقاقی بودن و عدم استحقاقی بودن ثواب و عقاب. لازم به نظر می‌رسد مطلب چهارمی را نیز در مورد ثواب و عقاب به این ترتیب اضافه کنیم که آیا ثواب و عقاب متوقف بر قصد قربت است یا نه؟ ابتدا این مطلب را در مورد عقاب مورد بررسی قرار دهیم، سپس موضوع را در خصوص ثواب پی می‌گیریم.

## نقش نیت در عقاب عاصی

عقابی که بر معصیت و مخالفت فرمان خدا مترتب می‌شود، برچه اموری متوقف است و برچه اموری متوقف نیست؟ عقاب، متوقف بر علم مکلف است؛ یعنی اگر شخص آگاه بر حکم و موضوع باشد، عقاب می‌شود. مثلاً شخص می‌دانسته مایع درون این ظرف خمر است و می‌دانسته که شرب خمر هم حرام است، با این وضعیت اگر شرب خمر نماید عقاب می‌شود؛ زیرا در تنجز تکلیف، علم شرط است. البته علم موضوع حکم نیست؛ یعنی اگر شخص نداند که حکمی وجود دارد، حکم الهی با ندانستن او عوض نمی‌شود، منتها تنجز علم و ترتب عقاب بر معصیت متوقف به علم به حکم و موضوع است. پس در عقاب قصه از این قرار است که اصل احکام متوقف بر علم به حکم و موضوع نیست و این مسئله همان چیزی است که می‌گویند احکام بین عالم و جاهل مشترک است. حکم فقط مختص عالم نیست. اصل حکم در مقام انشاء متوقف بر وجود یک موضوع است؛ شخص چه بداند خمر حرام است و چه این حکم را نداند، به هر حال خمر حرام است و حکم خدا ازلی و ابدی است. علم به حکم هم لازم نیست حتماً تفصیلی باشد گاهی علم اجمالی است و حتی گاهی احتمال بدوی قبل الفحص هم منجز است؛ بنابراین: ۱. حکم متوقف بر علم نیست؛ ۲. تنجز حکم و ترتب عقاب بر معصیت متوقف بر علم است، منتها علم هم علم به حکم و هم علم به موضوع و هم علم اجمالی و هم علم تفصیلی، همه شرط تنجز و ترتب عقاب می‌شود. در مواردی احتمال هم موجب عقاب می‌شود؛ احتمال بدوی ای که فحص نکرده است؛ بنابراین حکم مطلقاً توقف بر علم ندارد. پس در تخلف احکام تنجز و ترتب عقاب متوقف بر چیست؟ متوقف بر علم به حکم و موضوع است و دو تبصره به این ترتیب دارد که: اولاً علم اعم از علم



تفصیلی و اجمالی غیر منحل، هست و تبصره دومش هم این است که گاهی احتمال بدوی هم منجز می شود در آنجاهایی که شبه بدویه است و هنوز فحص نکرده است.

(سوال طلبه...) جواب استاد: عقاب ترتب بر علم تفصیلی یا اجمالی دارد، یک تبصره هم داریم: در جایی که شبهه بدوی است و شخص فحص نکرده است آنجا هم عقاب هست؛ پس اگر ندانستن شخص توأم با عذر باشد تا وقتی که نمی داند عقاب نمی شود، ولی با این وجود، حکم وجود دارد. پس ترتب عقاب متوقف بر علم است؛ اما سؤال این است که آیا ترتب عقاب متوقف بر این است که شخص قصد مخالفت و عصیان بکند؟ پاسخ این سؤال به یک معنا منفی است و به یک معنا مثبت هست؛ یعنی اگر قصد به این معنا باشد که شخص می دانست و عمل نکرد، اینجا می گویند این نوع قصد یک درجه خفیف های از قصد است که قهری است؛ یعنی انسان وقتی علم دارد و خلاف می کند، به نوعی قصد خلاف می کند. این قصد قهری همیشه ملازم با علم است. انسانی که عالم به این است که این مایع خمر است و می داند که خمر هم حرام است؛ عملاً قصدی کرده است. به این معنا عقاب غالباً متوقف بر قصد قهری است چون متوقف بر علم است و علم ملازم با قصد قهری است. به این معنا عقاب متوقف بر علم است و متوقف بر قصد قهری هم است، اما ما گاهی یک قصد مضاعفی هم داریم؛ یعنی اگر کسی از راه مخالفت با مولا و خبت سریره بیاید مرتکب عملی بشود، اینجا غیر از آن قصد قهری، یک قصد مضاعفی نیز وجود دارد؛ ما همه مرتکب گناهانی می شویم ولی گناه ما با شرمندگی است. درست است که نوعی تمرد در همه کارها وجود دارد، ولی با این قصد نیست که مقابل مولا ایستاده و با حاکمیت تمام تمرد و شدیده های این فعل از او صادر بشود، نه این طور نیست. البته گاهی هم با این نوع قصد فرد مرتکب خلاف دستور مولا عمل می کند. اگر این نوع قصد مدنظر باشد، ترتب عقاب متوقف بر این نوع قصد قطعاً نیست؛ یعنی کسانی که عالماً و عامداً درصدد مخالفت با مولا است و با عشق و شور می خواهد این حریم را بشکنند، عقاب متوقف بر چنین قصدی نیست؛ یعنی عقاب تا این درجه مضاعفی از قصد را لازم ندارد، اگر این طور نبود باز هم عقاب می شد. اگر علم به موضوع دارد و تبعاً قصد هم از آن حاصل شده است. این علم توأم با قصد قهری، موجب عقاب می شود؛ اما آن تمرد متجربانه و جرئت ورزیدن که قرارش بر این است که حریم مولا را بشکند ملاک عقاب نیست، این حالت هم نباشد عقاب دارد. قصد تمرد از اموری است که عقاب را مضاعف می کند (اموری مانند تجری، ابتهاج به معصیت و ... از آن دست مقولاتی اند که معصیت را دوچندان می کند)؛ پس اگر سؤال شود که قصد خلاف، شرط ترتب عقاب هست یا نه؟ جوابش این است که آن قصد درجه ضعیفی که ملازم با علم است غالباً شرط عقاب است، آن هم نه به این دلیل که قصد شرط عقاب است، بلکه قصد زائد بر آن قصد قهری و ضعیف، شرط عقاب نیست اما از عواملی است که عقاب را مضاعف می کند. این بحث اول در بحث معاصی بود که گفتیم اصل حکم متوقف بر علم



نیست، اما ترتب عقاب متوقف بر تنجز است و تنجز غالباً بسته به علم است و ملازم با آن قصد تبعی قهری هست، اما آن قصد اضافی فقط عقاب را مضعف می‌کند.

## نقش نیت در استحقاق ثواب

اما مقام دوم که سنجش این مسئله در باب ثواب باشد یک بحث جدی مطرح است. کسی که می‌خواهد اطاعت مولا بکند این اطاعت دو گونه محقق می‌شود: گاهی به دلیل علائق شخصی و بدون قصد قربت تکلیفی را انجام می‌دهد؛ اما گاهی می‌دانسته است که خدا دستوری دارد و به خاطر اطاعت از دستور مولا این کار را انجام می‌دهد. در باب ثواب سه صورت متصور است:

۱. اصلاً نمی‌داند مولا این تکلیف را گذاشته است؛ مانند این که میت را دفن می‌کند و اصلاً نمی‌داند که مولا هم در این زمینه تکلیفی را متوجه او کرده است، اما کار او مطابق آن چیزی است که مولا می‌خواهد؛ مانند بسیاری از کارهای خیری که کفار انجام می‌دهند و اگر مسلمانی هم باشد که از تکلیف اطلاعی ندارد و طبعاً قصدی هم ندارد کارهایش در این دسته قرار می‌گیرد.

۲. صورت دوم این است که شخص از امر مولا اطلاع دارد. می‌داند که مولا این عمل را می‌خواهد، ولی او تحت تأثیر امر مولا این کار را انجام نداده است، اگر مولا هم این را نمی‌گفت، اراده تام‌های در شخص برای انجام عمل وجود داشت. مثلاً اگر مولا هم نمی‌گفت این شخص صلح‌رحم را انجام می‌داد. یا اگر مولا نهی هم نمی‌کرد، این شخص اکل نجس را انجام نمی‌داد. نبود امر مولا در انبعاث و انگیزه او نقشی ندارد؛

۳. شخص عالم است که مولا امر و نهی دارد و او هم منبعث از امر مولا است. می‌گوییم امر و نهی مولا در اتیان او دخیل است. این قسم هم درجاتی دارد: گاهی امر و نهی مولا علیت تامه دارد در ترک او و اگر چیزی مولا نگوید او انجام می‌دهد. گاهی هم اگر مولا به تنهایی می‌گفت انجام نمی‌داد بلکه همراه با یک سلسله رغبت‌های شخصی است؛ بعث مولا حالت ترکیبی یا تأکیدی دارد. عمده همین دو صورت است که شخص عالم است و قاصد اطاعت است گاهی همین حالت قصد محرک است و گاهی جزء العله است و گاهی تمام العله. پس در جایی که شخص منبعث می‌شود اطاعت سه حالت دارد: الف) اطاعت است ولی شخص از حکم مولا اصلاً خبر ندارد؛ ب) خبر دارد ولی تحت تأثیر امر مولا این کار را انجام نمی‌دهد؛ ج) خبر دارد و اطاعت را می‌خواهد. حالا امر مولا تمام العله است یا جزء العله. در طرف عقاب سوال روشن بود ولی در ثواب و اطاعت سوال این است که در این سه فرض حکم چیست؟ در واقع در این سه صورت این دو سوال مطرح است: اولاً استحقاق ثواب را دارد یا نه؟ ثانیاً ثوابی عاید او می‌شود یا نه؟ در



صورت اولی که علم به حکم مولا ندارد، ولی کاری دارد می‌کند که مطابق با خواست مولا است. اینجا استحقاق ندارد مگر بنا بر فرضی که رابطه عینی بین عمل و ثواب را بگوییم و بگوییم که نیت هم در آن دخالت ندارد. اگر کسی چنین چیزی را بگوید که خیلی واضح نیست، ممکن است قائل به استحقاق بشویم؛ اما عمده مسئله این است که وعده‌هایی که داده شده است آیا شامل اینجا می‌شود یا نه؟ می‌گوییم استحقاق نیست مگر بنا بر یک احتمال که رابطه تکوینی است و نیت هم در این رابطه تأثیر ندارد. اگر این دو را گفتیم (پیوند تکوینی و عدم دخالت نیت) استحقاق است، ولی اگر نباشد بحث پاداش‌ها و ثواب‌های نیک شامل شخصی که این کار را مطابق خواسته مولا انجام داده ولی در مقام اثبات و عمل خبری نداشته و منبعث از این‌ها نبوده. آیا ثواب‌هایی که خدا در قرآن و روایات داده شامل این می‌شود یا نه؟ البته این بحث اول در غیر عبادات است. صورت اول، دوم و سوم تقسیم می‌شوند به توصیلات و عبادات. ما فعلاً توصیلات را می‌گوییم عبادات را بعداً می‌رسیم. آثار وضعی دنیوی ممکن است داشته باشد اما وعده‌های ثواب در توصیلات که انجام می‌دهد ولی مطابق با خواسته مولا است حکمش چیست؟ این بیان‌های ثوابی که در قرآن کریم داریم، در صورت اول، آدم ناآگاهی را که اصلاً منبعث از این بیان‌ها نیست، می‌گیرد یا نه؟ اینجا دو احتمال است: ممکن است کسی بگوید فرض این است که توصلی است، در ثواب هم الزام به استحقاق نبود، «یزیدهم من فضله» که در باب ثواب آمده نیز فراتر از رابطه علیت، عینیت و حقیقی بود؛ لذا این وعده‌ها قراردادهایی است که خدا قرار داده است؛ به همین دلیل شخصی که منبعث از این بیان‌ها نیست نیز مشمول این ثواب‌ها می‌شود. احتمال دوم این است - گرچه این بحث مستقل است - که ممکن است بگوییم این بیان‌ها انصراف دارد؛ یعنی تعابیری که می‌گوید: من أنفق، من أحسن و... منصرف است به جایی که شخص آگاه باشد. یا ممکن است منصرف به جایی باشد که شخص منبعث از آن بیان است؛ یعنی قصد قربت و توصل مولا را بکند. پس نظر دوم ادعای انصراف است. البته ما در مورد این انصراف تردید داریم. بعید نیست که بگوییم این اطلاق در جای خودش وجود دارد؛ یعنی خدا نسبت به کارهای نیک توصلی، تفضلی دارد، ولو این که شخص قصد قربت نکرده است ثواب‌ها شامل وی می‌شود. برای چه ما بگوییم این بیان‌ها اختصاص دارد به موردی که شخص علم داشته باشد. لذا می‌شود گفت شاید انصراف وجهی نداشته باشد. این بحث اول است که ما ممکن است اطلاق و نظر اول را بگوییم. قضایای شرطی که می‌گوید هر کس این کار را بکند، فلان پاداش را دارد، فرض این که ملاک، ملاک اصلی و علمی نیست، در فقه وجود دارد. شخص دارد واقعاً احسان می‌کند، ولی خبر از امر مولا ندارد، امر مولا در صدق عنوان دخیل نیست؛ یعنی نه علم و نه قصد هیچ‌کدام دخیل نیست.

(سوال طلبه...) جواب استاد: همین ادله‌ای که تفضلات را بیان می‌کند می‌خواهیم بدانیم شخص فاقد نیت را می‌گیرد یا نه. (سوال طلبه...) جواب استاد: ما هنوز وارد بحث قصد نشدیم، فعلاً آن‌جایی را می‌گفتیم که شخص مسلمان است،



در کمونیست و کافر این حکم نیست. مسلمان است ولی از حکم خبری ندارد. البته تجرّی بحث جدایی دارد. فرض این است که شخص آدم خوبی است ولی از فلان حکم خبر نداشت، ولی انجام داد. در واقع این چیزی است که در جایی از قرآن به او وعده ثواب داده شده است. استحقاق را هم که بحث نمی‌کنیم. می‌خواهیم بدانیم وعده‌ها می‌گیرد یا نه؟ گفته شده که ادله از اینجا انصراف دارد و ثواب متوقف بر انقیاد و قصد طاعت است، اما ما برخلاف مشهور می‌گوییم چه کسی گفته وعده‌هایی خداوند منصرف است به جایی که کسی قصد انقیاد دارد، بلکه به‌طور مطلق گفته شده است هرکس این کار خیر را انجام دهد، فلان ثواب را دارد. ادامه بحث فردا.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين